

یادی از استاد

● مصطفی علیمدد

بی آنکه دیده بیند
درباغ احساس می توان کرد
در طرح پیچ پیچ مخالف سرای باد
یأس موقرانه برگی که بی شتاب
بر خاک می نشیند . (۱۰ شاملو)

يك سال پیش بود که گفتیم استاد ، بر جامعه ماحق داشت ،
بر فرهنگ ماحق داشت و بر ما که شاگردان شاگراوهستیم ، بیش از
این حق داشت و بیش از این سزاوار بزرگداشت بود ، در روزگار حیاتش
سالی گذشت و از خود می پرسیم که در ادای این حق که دین ما بود چه
کرده ایم در روزگار مماتش ؟ چند ختم ، يك یادبود ، يك ویژه نامه ،
چند تقدیم نامه ، همین وبس .

اگر از سستی در بزرگداشت سجادی نژاد می گوئیم ، هم از
اینروست که سپاس پیشگامان و پیش کسوتان هم درسنت است و هم
در دیانت ، و سجادی نژاد بزرگ ، پیش کسوت و پیرمان بود .
اگر می گوئیم که سجادی نژاد را بزرگداشتی شایسته تر بایسته
بود به خاطر رندگان است که در گذشتگان را اگر نیازی باشد نیاز
به دعای خیر است ، و در این نسل و نسلهای بعد کم نیستند افرادی که
دعای خیری بدرقه راه سجادی نژاد کنند .

اگر از سستی در بزرگداشت سجادی نژاد می گوئیم هم از اینروست
که سپاس خادمان درستکار ، معلمان بزرگ و انسانهای اندیشمند لازم
پیشرفت دانش ، پیشبرد جامعه و رشد و اعتلای فرهنگ است . و دریغ
که آنان که بیش از همه از خدمات علمی و فرهنگی سجادی نژاد بهره
گرفتند کمتر از همه به بزرگداشتش همت گماشتند .

هنرمی خرد ایام وغیرا را اینسم نیست

کجاروم به تجارت بدین کساد متاع

(حافظ)

نقل دلتنگیم شاید ملال آور بود اما آنچه قصد گفتنش را دارم خاطره ایست از آقای سجادی نژاد .

میدانم که هریک از شما خاطره های شیرین تری از طنزهای آقای سجادی نژاد دارید و حال دارید آنها را مرور می کنید . اما در این خاطره که رمانش به زمستان قبل از درگذشت آقای سجادی نژاد برمیگردد طنزی در کلام آقای سجادی نژاد نیست شاید بیشتر طنز زندگی باشد . بگذریم میدانید که استاد در یکی دو سال آخر به مرکز تحقیقات حسابداری افتخار همکاری داده بودند و میخواستند یک فرهنگ حسابداری تألیف کنند ، بگذارید حاشیه ای بروم و قسمت کوتاهی از دست نویس جلد دوم اصول هزینه یابی را که حاصل تلاش استاد در سالهای آخر زندگی است برایتان بخوانم :

..... "اولین مشکلی که در دوده اخیر در قلمرو بودجه بندی و کنترل بودجه ای مورد توجه محافل مالی و حسابداری مدیریت قرار گرفته ... انتخاب برابریهای فارسی برای واژه ها و اصطلاحات نوین است که وافی به مقصود بوده و بتواند ذهن خواننده و شنونده را به مفاهیم اساسی این اندیشه ها که پیش از این رایج نبوده اند سوق دهد..... این مشکل نویسندگان را از تلاش در راه دستیابی به واژه ها و ترکیبات متبادر به ذهن در زبان فارسی در حد امکان و توان خود بار نداشته ... اما تجربه ای دوباره و چند باره لازم است تا به دقیق ترین واژه ممکن برای ادای یک مفهوم برسیم آنچنان که خواص را پسند افتد و عوام نیز معنیش را دریابند."

گریزی که زدم به خاطر این بود که نیت و قصد استاد را از زبان خودشان بگویم . اما حالا برمیگردم به اصل خاطره : استاد بعضی از روزها به مرکز تشریف میآوردند و گاه تاشب کار میکردند . تشریف آوردنشان تعطیل نمیشد در سرمای زمستان ، در گرمای تابستان و حتی در دوره بمباران . به هر حال یکی از روزهایی که برف سنگینی

باریده بود استاد درحالی که کفشها و لباسشان خیس شده بوده به —
 دفترشان می آیند . دوستی که مسئول مرکز است برای عرض سلام
 خدمتشان میرسد و بادیدن وضع ، نگران سلامتی استاد میشود و میگوید:
 استاد شما که میتوانید در منزل کارهایتان را انجام بدهید بهتر است
 که این جور روزها تشریف نیاورید تا خدای نکرده ناخوش نشوید .
 استاد با اخم در جواب میگویند: بین اگر کسی خیال دارد که پول
 مفت به من بدهد من از فردا دیگر نمی آیم .
 این طنز زندگی استاد است در روزگار ما . انسانی والا که تنها حاضر
 به قبول مزد رحمت خود است . خدایش بیامرزد .

